

ادبیات - ۱

مریم صادقی

نثر فارسی در سحر سیامت

نگارخانه

نشر نگاه معاصر

# نثر فارسی در سپهر سیاست

مؤلف

مریم صادقی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر) / مدیر هنری: باسَم الرسام  
حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیندکاظمی) / لیتوگرافی: نوید  
چاپ و صحافی: فرنو / چاپ اول: ۱۳۹۴ / شمارگان: ۱۱۰۰ / قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۰-۳۵-۹

## کتابخانه

نشانی: مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی  
تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه	: صادقی، مریم، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: نثر فارسی در سپهر سیاست / مؤلف مریم صادقی.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۸ ص.: نمودار: ۱/۵ × ۲۱/۵ × ۱۴ س.م.
فروست	: ادبیات: ۱.
شابک	: 978-964-9940-35-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: نثر فارسی - ایران - تاریخ و نقد.
موضوع	: نثر فارسی - تاریخ و نقد.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ف ۴ ۲ ص / PIR ۳۸۷۲
رده‌بندی دیویی	: ۸۰۰۹ / ۸ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۹۹۱۹۹

## فهرست مطالب

□ پیشگفتار..... ۹

### فصل اول: کلیات

مقدمه.....	۱۵
پیشینه‌ی پژوهش (ارزیابی انتقادی).....	۱۷
استاد بهار (سبک‌شناسی).....	۱۷
استاد خطیبی (فن نثر).....	۳۰
استاد رستگار فسایی (انواع نثر فارسی).....	۳۳
استاد شمیسا (سبک‌شناسی نثر).....	۳۹
آسیب‌شناسی پژوهش‌های نثر فارسی.....	۴۳
موضوعات گوناگون نثر فارسی.....	۴۸
بیان مسأله.....	۴۹
روش پژوهش.....	۴۹
مبنا و چارچوب نظری پژوهش.....	۴۹
شیوه‌های لفظی اقتناع.....	۵۱

### فصل دوم: بررسی مبانی سیاسی و دینی (اجتماعی) نثر فارسی با تأکید بر نثرهای تاریخی

مقدمه.....	۵۸
نهضت ترجمه.....	۶۵
تحکیم قدرت خلافت عباسی.....	۶۸

۷۴	عملکرد سلاطین ترک
۷۴	۳-۱. غزنویان
۷۶	۳-۲. سلجوقیان
۷۶	۳-۲-۱. تأسیس نظامیه‌ها
۷۸	۳-۲-۲. عرفان و تصوف
۷۹	مبارزه با ملی‌گرایی
۸۰	برافتادن خلافت عباسی و زمینه‌های ظهور تشیع در دوره‌ی مغول
۸۱	صفویان
۹۵	مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی و دینی در متون منتشر
۹۸	مرتبه‌ی ظل‌اللهی
۱۰۰	استناد به آیات و احادیث در تأیید عملکرد شاهان و سلاطین
۱۰۲	رویکرد تقدیرگرایی
۱۰۵	رویکرد فلک‌نالی و روزگارستیزی
۱۰۷	یزدان‌سالاری
۱۰۹	اندیشه‌ی خویشکاری
۱۱۰	تعصبات دینی

#### فصل سوم: بررسی مبانی سبک‌شناختی متون نثر فارسی

۱۱۹	مقدمه
۱۲۶	نثرهای تاریخی
۱۳۴	بررسی ویژگی‌های نثر غیراقتاعی و مرسل
۱۳۶	نثر بینابین
۱۳۹	نثر فنی و مصنوع و متکلف
۱۴۲	بررسی ویژگی‌های سبکی نثر فنی و مصنوع و متکلف
۱۶۹	نثر فارسی پس از رسمی شدن تشیع در ایران
۱۷۳	ویژگی‌های نثرهای این دوره

#### فصل چهارم: نثرهای عرفانی

۱۸۱	مقدمه
۱۸۲	سیر تصوف پس از اسلام

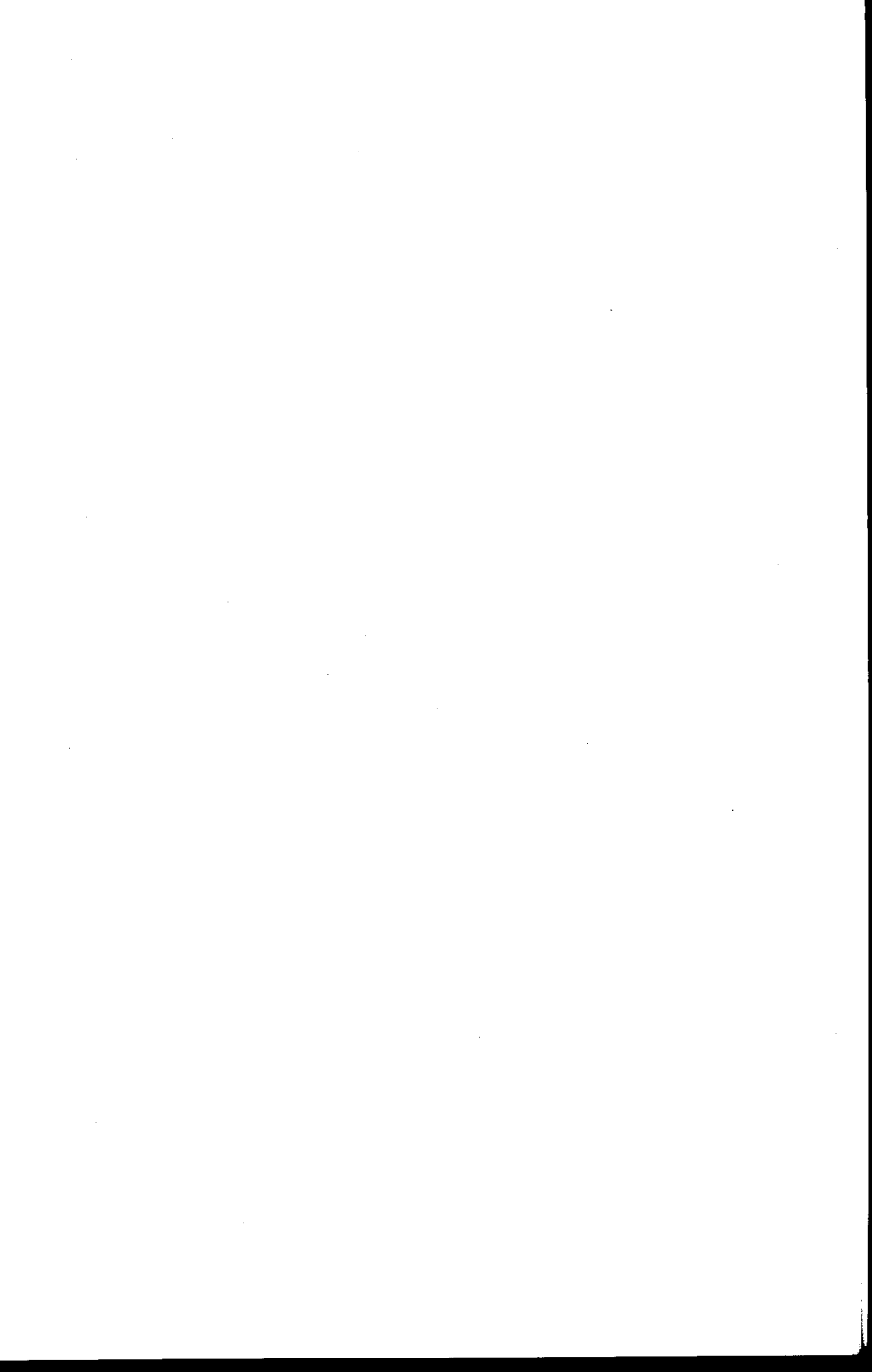
۱۹۱	عرفان نوشتاری
۱۹۲	آثار مهم منشور عرفانی
۱۹۵	بررسی مبانی سیاسی و اجتماعی نثرهای عرفانی
۲۱۶	ویژگی‌های سبکی نثرهای عرفانی
۲۱۶	نتیجه‌گیری فصل‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴

فصل پنجم: بررسی اندیشه‌ها و مبانی سیاسی و اجتماعی و سبکی کلیله و دمنه

۲۲۵	مقدمه
۲۲۶	ترجمه‌ها و اهمیت کتاب
۲۲۷	ساختار کتاب
۲۵۳	بررسی مبانی و اندیشه‌های سیاسی کلیله و دمنه
۲۵۴	تبیین ویژگی‌ها و الزامات شاهان آرمانی
۲۷۰	راه‌های دستیابی و حفظ قدرت در کلیله و دمنه
۲۷۳	رویکردهای اعمال قدرت
۲۷۵	وزیران (تبیین وظایف و عملکردهای وزیر)
۲۸۶	اندیشه‌ی خویشکاری
۲۸۸	مخالقان
۲۹۶	مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی کتاب کلیله

۳۰۹ ..... منابع □

۳۲۱ ..... اعلام □



## فهرست مدل‌ها

- مدل شماره‌ی ۱: نثر فارسی ..... ۱۱
- مدل شماره‌ی ۲: فصل اول ..... ۱۵
- مدل شماره‌ی ۳: جلد دوم کتاب سبک‌شناسی استاد بهار ..... ۳۰
- مدل شماره‌ی ۴: جلد سوم کتاب سبک‌شناسی استاد بهار ..... ۳۱
- مدل شماره‌ی ۵: کتاب فن نثر استاد خطیبی بخش نخست ..... ۳۴
- مدل شماره‌ی ۶: کتاب فن نثر استاد خطیبی بخش دوم ..... ۳۵
- مدل شماره‌ی ۷: کتاب انواع نثر فارسی استاد رستگار فسایی ..... ۳۹
- مدل شماره‌ی ۸: کتاب سبک‌شناسی استاد شمیسا ..... ۴۱-۴۲
- مدل شماره‌ی ۹: فصل دوم ..... ۵۷
- مدل شماره‌ی ۱۰: مهم‌ترین عوامل دگرگونی نثر ..... ۶۴
- مدل شماره‌ی ۱۱: مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی در متون منشور ..... ۹۵
- مدل شماره‌ی ۱۲: فصل سوم ..... ۱۲۷
- مدل شماره‌ی ۱۳: فصل چهارم ..... ۱۸۲
- مدل شماره‌ی ۱۴: انواع سکوت در رساله‌ی قشیریه ..... ۲۰۲
- مدل شماره‌ی ۱۵: مهم‌ترین عوامل دگرگونی نثر ..... ۲۱۶
- مدل شماره‌ی ۱۶: ترجمه‌های مختلف کلیده و دمنه ..... ۲۲۶
- مدل شماره‌ی ۱۷: ترجمه‌ها ..... ۲۲۷
- مدل شماره‌ی ۱۸: ساختار کتاب ..... ۲۲۸
- مدل شماره‌ی ۱۹: نظام طبقاتی در جامعه‌ی آب‌سالار ..... ۲۵۰
- مدل شماره‌ی ۲۰: الگوی نظام استبدادی و جامعه‌ی آب‌سالار ..... ۲۵۱

- مدل شماره‌ی ۲۱: ویژگی‌های شاه آرمانی ..... ۲۵۵
- مدل شماره‌ی ۲۲: وظایف پادشاه ..... ۲۶۲
- مدل شماره‌ی ۲۳: راه‌های دستیابی به قدرت در کلیله و دمنه ..... ۲۷۱
- مدل شماره‌ی ۲۴: عوامل تثبیت گسترش و حفظ قدرت ..... ۲۷۴
- مدل شماره‌ی ۲۵: صفات و ویژگی‌های وزرا و مشاوران حکومتی ..... ۲۸۱
- مدل شماره‌ی ۲۶: اندیشه‌های سیاسی نصرالله منشی ..... ۲۹۶-۲۹۷



## پیشگفتار

زبان فارسی دارای مبانی و ارکان متعدد سیاسی و اجتماعی و دینی و فرهنگی و فرآیندی است که طی چندین قرن به وجود آمده است؛ این زبان عمدتاً از فرهنگ اسلام و زبان عربی تأثیر پذیرفته و به شکل امروزی درآمده است پس این تغییرات باید به طور کامل بررسی شوند. از مجموع نوشته‌ها و آثاری که تاکنون تألیف شده به دو دلیل مطالب منسجم و جامعی به دست نمی‌آید: اول آن‌که نویسندگان این آثار علل گرایش و تطور را به تفکیک بررسی نکرده‌اند تا مشخص شود عوامل سیاسی و اجتماعی در این دگرگونی چه نقشی داشته‌اند؟ دوم: چگونه با وجود این‌که کشور ایران به زعم مورخین از پیشینه‌ای بسیار غنی فرهنگی برخوردار بوده رفته‌رفته نثر پهلوی و نثر و زبان پیش از اسلام نتوانسته خود را حفظ کند و باز به زعم همین نویسندگان چگونه اعراب بدون پشتوانه‌ی فرهنگی و صرفاً با توحش و زور توانستند فرهنگ و جامعه‌ی ایران را تصرف کنند و تأثیری آن‌چنان پایدار بگذارند که امروز هم با وجود تشکیل چندین دوره فرهنگستان زبان فارسی هنوز هم از سیطره‌ی لغات عربی بیرون نرفته و شاید اصلاً این امر غیرممکن باشد؟ معلوم می‌شود ظاهراً نه ایران از آن موقعیت فرهنگی، حداقل در زمان‌های نزدیک به ظهور اسلام برخوردار بوده و نه اعراب ملتی متوحش بوده‌اند. آنان به رغم گفته‌ها و نوشته‌ها، از کتابت و فرهنگ و مدنیت و شعر بسیار بهره‌مند بودند؛ نقد شعر در دوران جاهلی بسیار رواج داشته و از موارد بسیار ضروری و مهم جامعه‌ی عرب به شمار می‌آمده است؛ این اثر به بررسی کیفیت تأثیرگذاری همین عوامل پرداخته است. امید که مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد.

ادبیات هر سرزمین از آداب و فرهنگ و رسوم آن سرزمین ریشه می‌گیرد و آن را در خویش می‌نمایاند؛ به بیانی دیگر برای فهم ادبیات یک کشور باید رویکردهای فرهنگی و دینی آن را

بازکاو نمود؛ از این رو ادبیات یک مقوله‌ی رو بنیایی است یعنی حیات آن به مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و... وابسته است؛ از آن جا که سرزمین ایران به دلیل واقع شدن در حوزه‌ی جغرافیایی خاص همواره مورد تاخت و تاز اقوام و ملل مختلف بوده و با فرهنگ‌ها و آداب و رسوم و زبان‌هایی گوناگون برخورد داشته، اصلی‌ترین و مهم‌ترین رکن هویت ملی ایران یعنی زبان فارسی را به دلایل مختلف دستخوش تغییر و تطور می‌ساخته است. از این رو برای بررسی ادبیات به ویژه نظم و نثر فارسی باید به بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی و جغرافیایی و دینی و... جامعه‌ی ایران پرداخت زیرا زبان فارسی بر اثر دخالت عوامل بیرون‌زبانی به ویژه فرهنگی و سیاسی که در شکل‌گیری و دگرگونی آن داشته‌اند تاریخ پیچیده‌ای پیدا کرده است.

پس از اسلام، قرآن کریم در ایران الهام‌بخش مسلمانان در ابداع و ابتکار و تدوین علوم ادبی و بلاغی و کلام و معارف دیگر شد و نویسندگان و محققان در موضوعات مذکور آثار خود را با برداشت از موازین قرآنی و پیروی از روش‌ها و سبک آن مانند: سجع و ایجاز و اطناب و غیره تنظیم و تألیف می‌کردند. در ادوار نخست پس از اسلام، فن بلاغت در ادب عرب و سپس با تقلید و توجه بدان در ادب پارسی دایره‌ای بسیار وسیع پیدا کرد و محققان آثاری ارزشمند تألیف کردند که نام و نشان آن‌ها در کتاب‌ها موجود است.

تأثیرگذاری قرآن و زبان عربی در تمام ابواب فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و دینی کاملاً مشهود بود و ایرانیان با توجه به روحیه‌ی تاریخی خود مبنی بر ادغام و پذیرش سریع فرهنگ غیرایرانی در نتیجه‌ی این تأثیرپذیری، مکتب و یا رویکردی جدید به نام فرهنگ ایرانی - اسلامی به وجود آوردند؛ لذا طبیعی است که ادبیات فارسی عرصه‌ی همسازی مؤلفه‌های ایرانی - اسلامی باشد؛ بنابراین می‌توان گفت: ورود اسلام به ایران موجب شد که اعراب تا مدت‌ها بر ایران حکومت کنند و فرهنگ و جامعه‌ی ایران را تحت تأثیر قرار دهند؛ لذا دانشمندان و فرهیختگان ایرانی راهی نداشتند جز این که این فرصت را بسیار مغتنم شمرده برای اثبات و تثبیت خود به تألیف و تدوین دست‌زنند و انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی و ملی هم در این راه بسیار قوی بود. لازم است ذکر شود تعدادی از این عوامل مستقیماً و تعدادی دیگر به طور غیرمستقیم در تطور نثر فارسی تأثیر داشته‌اند.

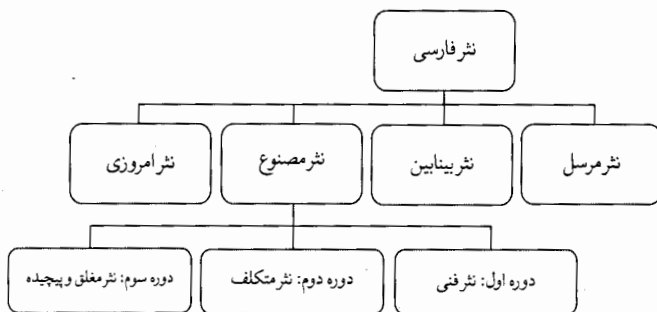
مجموع کتبی که در ایران پس از اسلام نوشته شده به دو زبان عربی و فارسی است. دکتر صفا می‌نویسد «کمتر فیلسوف یا ادیب یا مورخ و نویسنده است که در این عهد در ایران زیسته باشد و دیوان شعر عربی نداشته یا ابیاتی از او نقل نشده باشد.» (صفا، ۱۳۵۱، ج ۱،

(۶۴۴) نکته این جاست که اصولاً چرا فارسیان حتی کسانی مانند ابوعلی سینا<sup>۱</sup> به زبان عربی کتاب می نوشته اند مگر این ها ایرانی نبوده اند؟ این نکته بر این امر دلالت دارد که تفوق زبان عربی بسیار بیشتر از آن بوده که برخی نوشته اند و گفته اند.

با توجه به تفاوتی که بین زبان نوشتاری و گفتاری است مسأله‌ی تأثیرگذاری زبان و فرهنگ عربی در نثر مد نظر است و نه زبان گفتاری. یعنی زبان و نثر فارسی در این مورد جدا از هم بررسی می شوند و نظر استاد رستگار فسایی هم همین است.

متون منشور فارسی دارای اقسام متفاوتی است و نویسندگان آن ها هم دارای مراتب مختلف اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و غیره بوده اند؛ یعنی نویسندگان که از دولتمردان زمانه بوده اند با قلمی توانا و دانشی گسترده که درباره‌ی ادب و بلاغت داشته اند، متونی آفریده اند که بتواند آینه‌ی میراث فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایرانی پس از اسلام باشد؛ یعنی نویسنده در تألیف یک متن عوامل و مبان‌ی مختلفی را در نظر داشته و با توجه به آن ها متون خود را تألیف نموده است؛ بنابراین بررسی رویکردهای برون‌متنی و درون‌متنی و بینامتنی به معنای بررسی تمام عوامل فکری و لفظی تأثیرگذار بر نثر فارسی پس از اسلام است. این متون به معنای بررسی جامعه‌ی ایرانی در زمینه‌های گوناگون است که در دو محور اساسی و مهم نقش خود را ایفا نموده اند: محور ادبی و بلاغی، محور فکری.

مبنای بررسی متون منشور در دوره‌های گوناگون در این پژوهش تقریباً مبنایی جامع و تلفیقی از دسته‌بندی‌هایی است که نویسندگان پیش تر انجام داده اند؛ لذا در این کتاب مبنای بررسی زمینه‌های دگرگونی متون منشور دوره‌ی زمانی و نیز ویژگی سبکی با اندکی تفاوت است؛ لذا تقسیم‌بندی دیگری برای متون منشور بر طبق مدل در نظر گرفته شده است:



آثار منثور فارسی با توجه به شیوه‌ی نگارش در ۴ رده قرار می‌گیرند: نثر مرسل، نثر بینابین، نثر مصنوع<sup>۲</sup> و نثرهای امروزی<sup>۳</sup> که خود در چند رده تقسیم می‌شود. نثرهای مصنوع در واقع سه دوره را نشان می‌دهند<sup>۴</sup>: نثر مصنوع دوره‌ی اول: نثر فنی، نثر مصنوع دوره‌ی دوم: متکلف، نثر مصنوع دوره‌ی سوم: معلق و پیچیده (نثرهای دوره‌ی نادره). در این کتاب، آثار منثور فارسی تا قرن دوازدهم به دو دلیل عمده مورد بررسی قرار گرفته‌اند: اول این دلیل که عمده‌ی تغییرات سیاسی و اجتماعی و زبانی نثرها عمدتاً تا همین دوران رخ داده و اگر نثرها تا این دوران بررسی شوند تمام ابعاد دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی نثرها که در طول دوازدهم قرن در ایران رخ داده بررسی شده‌اند. دیگر آن‌که در دوره‌ی قاجار کم‌کم آن روال و ساختار پیشین جامعه‌ی ایرانی برهم می‌خورد و دیگر آن مبانی گذشته در نثر تأثیر چندان آشکاری ندارد و درباره‌ی مشروطه و تبعات آن بر ادبیات فارسی، آثار زیادی منتشر شده که این حوزه را کفایت می‌کند بنابراین قلمرو پژوهش تا قرن دوازدهم (پایان دوره‌ی صفویه) را در بر می‌گیرد.

متون منثور مصنوع را از بُعد شیوه‌ی نگارش مقدمه و متن نیز می‌توان به دو دسته‌ی عمده تقسیم کرد: متونی که مقدمه و متن هر دو مصنوع است مانند کیله و دمنه و مرزبان‌نامه، عتبه و راحة الصدور و متونی که مقدمه از متن بسیار فنی‌تر و مصنوع‌تر است مانند تاریخ و صاف که مقدمه‌ای بسیار متکلفانه و معلق دارند ولی متن کتاب که تاریخی است ساده‌تر از مقدمه‌ی آن است. روش نگارش و کتابت این متون از مسائلی است که بارها مورد بحث قرار گرفته ولی مطالب منتشر شده با الگو و ملاک ثابت نبوده و نویسندگان اغلب از همان ابتدا و یا در میانه‌ی راه الگو و روش اصلی خود را بدون ذکر دلیل تغییر داده و دوباره مطالب پیشین را تکرار کرده‌اند. تقسیم‌بندی‌هایی که در این متون برای آثار منثور انجام گرفته و نیز شواهد مثال‌ها بعضاً مخدوش است؛ تقسیمات آثار منثور گاهی درهم شده و موضوعات آثار نثر هم به طور کامل تفکیک نشده است و از این قبیل موارد.

به هر روی لازم بود که مبانی نثرهای فارسی یک بار دیگر بررسی شود تا ناگفته‌ها و مبهمات روشن گردد. این جانب طی سال‌های طولانی (از سال ۱۳۷۵) که به آموزش و پژوهش در موضوع نثر فارسی اشتغال دارم متوجه شدم که با وجود کتاب‌ها و مقالاتی متعدد که در این موضوع نگارش یافته هنوز هم موضوعات بسیاری ناگفته مانده که باید بررسی شود از جمله زمینه‌های سیاسی و دینی و اجتماعی که در گرایش نثر فارسی به عربی تأثیر داشته ولی دامنه و پیامدهای این تأثیرات به صورت جامع و به تفکیک بررسی نشده است. با توجه به مطالب گفته‌شده این کتاب در پاسخ به یک سؤال اصلی نوشته شده است: مهم‌ترین

مبانی و محورهای سیاسی و دینی (اجتماعی) که موجب دگرگونی نثر فارسی به ویژه نثرهای تاریخی و عرفانی و نیز کلیله و دمنه شده چیست؟ این کتاب در ۵ فصل به شرح زیر تنظیم شده است:

فصل اول: شامل کلیات، مسأله‌ی پژوهش، ارزیابی انتقادی پیشینه‌ی پژوهش، روش و جامعه‌ی آماری و چارچوب نظری پژوهش و نیز مدل فصل اول است.

فصل دوم: شامل بررسی مبانی سیاسی و اجتماعی نثرهای فارسی با تأکید بر آثار منشور تاریخی و مدل فصل دوم است.

فصل سوم: شامل بررسی ویژگی‌های سبکی آثار منشور فارسی و مدل فصل سوم است.

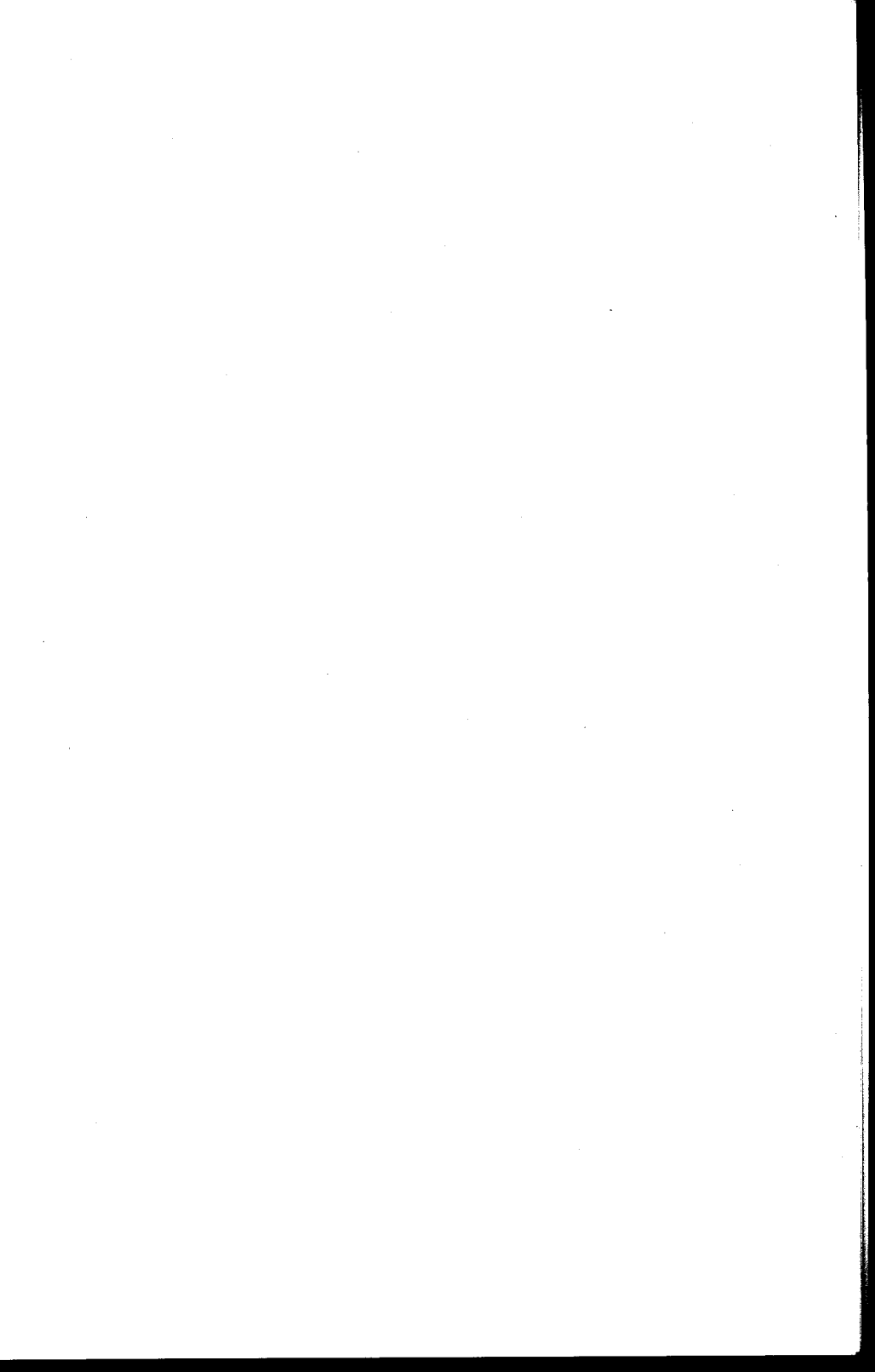
فصل چهارم: شامل بررسی مبانی فکری و سبکی آثار منشور عرفانی و مدل فصل چهارم است.

و فصل پنجم که مبانی و ابعاد سیاسی و دینی کلیله و دمنه و ویژگی‌های سبکی را همراه با مدل‌ها و الگوهای پژوهشی و تحلیلی در هر قسمت بررسی شده است.

این اثر قطعاً دارای نواقص و کمبودهایی است و از منتقدان و صاحب نظران درخواست دارم که نگارنده را با راهنمایی‌های خود محظوظ دارند. در پایان لازم می‌دانم ابتدا از همسر و همراه لحظات پرنشیب و فراز زندگیم تشکر کنم. سپس از سرکار خانم محبوبه حیدری که زحمت بازخوانی و تطبیق متن و ترسیم مدل‌های فراوان و پوزحمت کتاب را بر عهده داشتند و همچنین مراتب سپاس و قدردانی خود را از همکاری‌های صادقانه‌ی آقای قنبری مدیر انتشارات نگاه معاصر که خالصانه مرا در چاپ این کتاب یاری دادند ابراز دارم. توفیق همه‌ی عزیزان را از درگاه خداوند خواستارم.

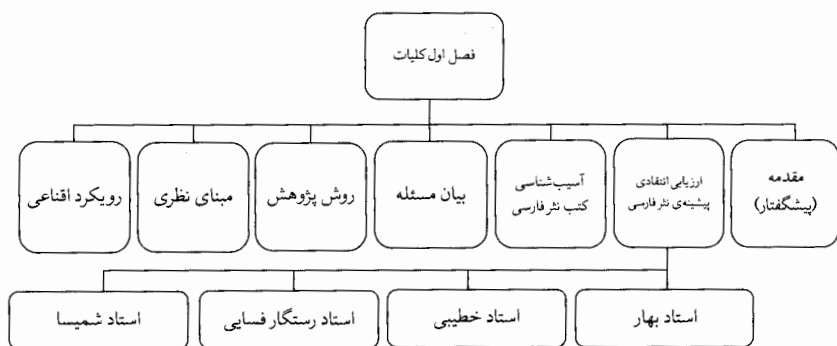
### پی‌نوشت‌ها

۱. مجموعه آثاری که به ابن سینا منسوب است، البته مورد تردید است ظاهراً دو رساله فقط فارسی است که البته آن هم به نظر صفا، ترجمه‌هایی است که به وسیله‌ی ابوعبید جوزجانی انجام گرفته است یعنی ابوعلی سینا تمام آثار خود را به زبان عربی نگاشته است.
۲. همزمان و پس از نثرهای مصنوع نثرهایی آمیخته هم به وجود آمدند که بخشی از ویژگی‌های نثرهای ساده و نیز مصنوع را دارا بودند. مانند نثرهای میرزا مهدی خان استرآبادی.
۳. نثر امروزی از حوزه‌ی این پژوهش خارج است.
۴. بهار و دیگران نثر فنی و مصنوع را از هم جدا کرده‌اند در حالی که به زعم این جانب، تمام متون قرن ششم به بعد ذیل عنوان نثر مصنوع می‌گنجد اما خود نثر مصنوع به چند دسته تقسیم می‌شود.



# فصل اول کلیات

مدل فصل اول



مدل شماره‌ی ۲

مقدمه

نثر ایران پس از اسلام در سه شاخه‌ی مهم رواج داشته: نثر پهلوی که تا قریب حمله‌ی مغول کتاب‌هایی بدان نوشته می‌شده و نثر فارسی دری و نثر عربی که بسیاری از آثار به این زبان نوشته شده است. منتجب‌الدین جوینی درباره‌ی تغییر سبک نثر فارسی در کتاب خود (عتبة الکتبة) می‌نویسد که چون اسلام به ایران آمد «مکاتبات و مراسلات به لغت تازی سایرو و صادر بود تا بدین ایام مملکت سامانیان و دیلمیان و صفاریان که به

تدریج یاری نوشتن گرفتند و بردرگاه ملوک بازار زبان دری نفاق یافت... و با آن که این قاعده ممهّد شد... چون سلاطین و ملوک را در خدمات و مطالعات که به دارالخلافه برمی داشتند و به ملوک عرب می نوشتند از تحریر تازی چاره نبود هرکس از طلبه‌ی علم انشا دست به شعبه‌ای از شجره‌ی لغت عربی می زدند... تا بدین سبب آن اسم و رسم برجای بمانده است.» (جویی، ۱۳۸۴، ۲)

از مطلب مذکور چنین برمی آید که حکومت‌ها پس از اسلام در رواج گرایش نثر فارسی به عربی بسیار تلاش کرده‌اند و همان‌طور که خواهیم دید این امر با غلبه و تفوق مبانی دینی و سیاسی و فرهنگ اسلامی در ایران صورت گرفت و سامانیان و حکومت‌های دیگر نه تنها مشوق زبان فارسی نبودند بلکه نامه‌های درباری که به بغداد و ممالک دیگر نوشته می شد بنا به دستور آن‌ها عربی بوده و همین امر منشیان و مترسلان و تمام کسانی را که دستی در نوشتن و آگاهی از خواندن داشتند بر آن می داشت که به سمت و رویکرد عربی نویسی و شعبات دیگر زبان عربی بروند و هر یک در حوزه‌ای متخصص شوند و مهم‌ترین انگیزه و عامل هم در این زمینه دربارها بوده‌اند. خود منتجب‌الدین نیز به همین دلیل همان‌طور که پس از آن می نویسد به دنبال همین شغل می رود و سرانجام به عنوان دبیر و سپس سرپرست دیوان رسالت در دربار سلجوقیان به کار مشغول می گردد.

لذا عملکرد سامانیان هم فقط در حوزه‌ی زبان نوشتاری تأثیرگذار و تعیین‌کننده بوده نه در حوزه‌ی زبان گفتاری و همان‌طور که پژوهشگران هم نوشته‌اند سامانیان نه تنها مشوق زبان فارسی نبوده‌اند بلکه در زمان آنان زبان عربی در دربار ایران رواج داشت و نامه‌ها به زبان عربی نوشته می شد یعنی نویسندگان و منشیان، این نثر و زبان را در ایران رواج می دادند نه توده‌ی مردم ایران که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بودند. بر طبق نوشته‌ها ۹۸/۲٪ مردم تا زمان قاجاری سواد نبوده‌اند. آنان فقط قادر بودند که قرآن بخوانند و یا به ندرت حدیث؛ بنابراین در بحث زبان و نوشتار، عمدتاً اندک کسانی به نوشتن مشغول بوده‌اند آثار آنان اغلب موجود و نشان‌دهنده‌ی روند افزایش لغات و ترکیب‌های عربی با گذشت زمان است. نکته‌ی قابل توجه دیگر آن است که متن نوشتاری با زبان گفتاری تفاوت دارد یعنی لزوماً از آن جدا است و کتاب‌ها و آثار نوشته شده مطلبی در مورد زبان مردم عامی ندارند لذا می توان بر اساس آن‌ها در این مورد ارزیابی نمود. این حوزه خود بحثی جدا و مفصل می طلبد.



### پیشینه‌ی پژوهش (ارزیابی انتقادی)

آثاری که پیش‌تر، پژوهشگران و نویسندگان گرانقدر در زمینه‌ی نثر فارسی نگاشته‌اند در واقع بازکننده و تا حد زیادی روشن‌گرانه و اجرآنان محفوظ است؛ اما تقسیم‌بندی‌هایی که در این آثار از متون منثور صورت گرفته عمدتاً به دلیل اختلاط شیوه‌های نویسندگی متون منثور تا حدی مغشوش و غیرواضح است که این امر در درجه‌ی نخست معلول روش نویسندگان و در درجه‌ی دوم شاید عدم دقت و تتبع کافی در این متون بوده است. برای مثال کتاب عتبه دارای نثر مصنوع و متکلف است ولی در قرن ششم نوشته شده در حالی که قرن ششم، قرن نثر فنی نامیده شده است؛ لذا لازم است که پیشینه‌ی بحث، مورد نقد و بررسی قرار گیرد تا علاوه بر روشمندی مباحث که بر غنای مطالب می‌افزاید، کاستی‌های موجود در بحث نثر نیز مشخص شود. در میان آثار ۴ اثر از اهمیتی ویژه برخوردار است که به ترتیب زمانی عبارت است از:

اول: بهار ۱۳۳۱ (سبک‌شناسی) در ۳ جلد: ادوار نثر و موضوعات و مهم‌ترین کتاب‌ها و سبک آن‌ها بررسی شده و مختصری درباره‌ی علل تطور نثر هم آورده است.

دوم: خطیبی ۱۳۶۴ (فن نثر) که سیر تطور نثر فارسی را تا نثر فنی و متکلف بررسی نموده است.

سوم: شمیسا ۱۳۷۳ (سبک‌شناسی نثر فارسی)

چهارم: رستگار فسایی ۱۳۸۰ (انواع نثر فارسی) که از آثار پیشین کامل‌تر است.<sup>۱</sup>

### ۱. استاد بهار (سبک‌شناسی در ۳ جلد)

بهار نخستین کسی است که در سال ۱۳۳۱ مطالبی را برای اولین بار درباره‌ی متون منثور تحت عنوان سبک‌شناسی (تطور نثر) بیان نمود که از آن زمان تاکنون به عنوان واحد دانشگاهی تدریس می‌شود.<sup>۲</sup>

استاد بهار در (جلد دوم) اثر خود، نخست دوره‌های مختلف نثر پس از اسلام را در ۶ دوره خلاصه می‌کند: نثر دوره‌ی سامانی (۴۵۰-۳۰۰ هجری)، نثر دوره‌ی غزنوی، سلجوقی اول (۵۵۰-۴۵۰ هجری)، نثر سلجوقی دوم، خوارزمشاهیان (۶۰۰-۵۵۰ هجری)، نثر سبک عراقی و نثر صنعتی (۱۲۰۰-۶۰۰ هجری)، دوره‌ی بازگشت ادبی (۱۳۰۰-۱۲۰۰ هجری) و دوره‌ی ساده‌نویسی (۱۳۰۰ تا به امروز) (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲، د).

استاد بهار عقیده دارد که نثر فارسی در دوره‌ی سامانیان به علت تشویق آن‌ها نثری پخته است و آثار فراوانی هم در این دوره نگارش یافته است؛ سامانیان در زنده کردن آداب و فرهنگ ایران تأکید و ابرام داشته‌اند؛ لذا کتاب‌های زیادی باید در دوره‌ی آنان به وجود آمده باشد ولی آثار زیادی از آن دوره نمانده و قضاوت و ارزیابی براساس همین آثار موجود صورت می‌گیرد. در دوره‌ی سامانیان به واسطه‌ی دوری خراسان از مرکز عرب و توجه و اعتنای خاص پادشاهان و آشنا بودن مترسلان به شیوه‌ی قدیم‌تر زبان تازی در نثر دری آشکار نبود. در دوره‌ی غزنویان خریداران و دوستداران زبان فارسی کم شد و کار نثر بی‌رونق شد.

بهار در جلد دوم ذکر می‌کند که «از قرار معلوم مردم ایران بعد از غلبه‌ی عرب بر ایران به زبان و لهجه‌های مختلف فارسی سخن گفته و شعر سروده و چیزی نوشته‌اند.» (ص ج) مشخص نیست که این مردم چه کسانی بوده‌اند؟ آیا مردم عادی و عامی بوده‌اند که اگر این‌گونه باشد درست نیست چون مردم اکثراً بی‌سواد بوده‌اند «خود فهم عامه را هیچ نمی‌توان ملاک سخن شناخت و اگر فهم و ادراک عوام ملاک بودی بایستی به جای الفاظ درست و سخته به الفاظ مبتذل و بازاری اکتفا شدی» (ابن اثیر، به نقل از زرین‌کوب، ۱۳۶۱، ج ۱، ۱۷۲) دیگر آن‌که بحث سخن گفتن و نوشتن از هم جداست مردم به زبان فارسی سخن می‌گفتند اما این مردم چیزی نمی‌نوشتند بلکه عده‌ای خاص از آنان (که خود بهار هم ذکر می‌کند) شامل موبدان و شاعران و نویسندگان که از طبقه‌ی خواص بودند مطلب می‌نوشتند؛ بعد در ادامه‌ی مطلب برای تأیید گفته‌ی خود در زیادی آثار منثور دوره‌ی سامانیان می‌نویسد: «نویسندگان فارسی در دوره‌ی سامانیان لابد بسیار بوده‌اند و از طرز نویسندگی و پختگی آثاری که باقی مانده چنین برمی‌آید که نثر دردی دارای سابقه‌ای طولانی بوده» (ص ۱) باز هم بهار جمله‌ای ذوقی بیان می‌دارد، از «لابد» نتیجه‌ای قطعی می‌گیرد و بعد هم «پختگی نثر» را ذکر می‌کند اما نمی‌نویسد این پختگی چه بوده است؟ و ملاک‌های آن چیست؟ از نویسندگان معروف این دوره نام می‌برد که البته پذیرفتنی است اما غیرمعروفان چه کسانی هستند؟ برطبق کدام سند آثار این دوره بسیار زیاد بوده است؟ در کدام اثر آثار و تألیفات منثور آنان یاد شده است؟ دیگر این‌که بهار از آثار منظوم سخن می‌گوید در صورتی که بحث او کتب منثور است ولی بعضاً

شاهد مثال از اشعار می‌آورد (پیشین، ۷) مجموعاً ۲۳ کتاب منثور از این دوره برجای مانده که گویای قلت آثار در این دوره است. با توجه به این‌که استاد رستگار فسائی ۱۴ اثر مهم را در دوره‌ی سامانیان ذکر می‌کند که عبارت است از الابنیه عن الحقائق الادویه در دارو، المدخل الی احکام النجوم در نجوم، التفهیم در مقدمات صناعت تنجیم، عجایب بز و بحریا عجایب البلدان از بلخی، دانشنامه‌ی علایی در حکمت، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، تفسیر بزرگ از طبری، ترجمه‌ی تاریخ طبری یا تاریخ بلعمی، شاهنامه‌ی ابومنصوری و شاهنامه‌ی مؤیدی، هدایة المتعلمین و شش فصل، استخراج و حدود العالم من المشرق الی المغرب (رستگار فسائی، ۱۳۸۰، ۴۴۲-۴۳۸) مشخص می‌شود که استاد بهار در این کتاب‌گزینشی عمل کرده و همه‌ی آثار را بررسی نکرده است.

در گفتار دوم از «نثر تازی» سخن می‌گوید که علت آن بیان نشده است. «محمود غزنوی بی‌شک مانند یعقوب لیث به زبان عرب رغبتی نداشته» (ص ۶۴) یعقوب لیث به احتمال زیاد به دلیل عدم آشنایی کافی به زبان عربی در حد بلاغی بوده که شاعر را به سرودن به فارسی تشویق کرده و تشویقات محمود غزنوی هم به دلیل رویکرد ناسیونالیستی و یا ایران‌گرایی نبوده که البته بهار این را ذکر نکرده است؛ بهار می‌نویسد که خراسان از مرکز حکومت دور بوده است اما ذکر نمی‌کند که چه زمانی و در کدام مرحله و سپس چرا در دوره‌ی غزنوی ارتباط خراسان با بغداد بیشتر شد؟<sup>۳</sup> استاد بهار به علل دیگر از جمله علل اجتماعی و ادبی نیز اشاره‌ای نکرده است و با سرعت از این مطلب نیز گذشته است. او می‌نویسد: اما در عصر غزنویان ارتباط خراسان با بغداد (علت ذکر نمی‌شود) و توالاً به خلیفه‌ی بغداد بیشتر شد و از طرفی طول زمان و طی شدن نصف قرن موجب نمایان شدن اثر تازی در فارسی شد. (همان‌جا)

در دوره‌ی سلجوقی هم رجوع ملوک و وزرای خراسان به بغداد و تظاهرهای دینی و تربیت ادبا و علمای تازی زبان افزود و امرای ترکمان که خود از فضل و ادب عاری بودند به ترویج دین اسلام کوشیده و به نشر علوم تازی و تشویق طلاب پرداختند. او فعالیت شعوبیه را نیز در تأثیر زبان تازی مؤثر می‌داند.

بهار عنوان نمی‌دارد که طلاب چه کسانی بودند؟ از نقش مدارس نظامیه در تثبیت رویکرد گرایش زبان فارسی به عربی سخنی به میان نمی‌آورد و نیز بی‌مقدمه از شعوبیه

صحبت می‌کند در صورتی که شعوبیه خود دو رویکرد داشتند: از یک سو با خلافت علیه تهاجر عرب می‌جنگیدند و از سوی دیگر آثار خود را به زبان عربی می‌سرودند و یا می‌نوشتند. (صفا، ۱۳۵۱، ج ۱، ۲۷)

تاریخ و کتب منثور و شعر فارسی گواهی می‌دهند که مقدمات گرایش به زبان عربی در همین دوره‌ی غزنویان فراهم و رفته‌رفته از دستداران ادب پارسی کم شد. بهار از سویی می‌نویسد که سامانیان مشوق زبان فارسی بودند که اگر این نکته درست باشد پس غزنویان مطابق آن‌ها رفتار نمی‌کردند و اگر سامانیان مشوق نبودند که تناقضی آشکار در ارزیابی‌های بهار موجود است «این دو دولت طابق النعل بالنعل پیروی سامانیان می‌کردند.» (ص ۲۴۵) البته به نظر می‌رسد منظور بهار طریق کشورداری باشد نه زبان فارسی که البته آن هم نادرست می‌نماید زیرا دستگاه اداری سامانیان از الگوی دربار خلافت بغداد پی‌ریزی شده بود. از سوی دیگر غزنویان و سلجوقیان از سامانیان فقط در برخی موارد محدود پیروی کردند و تفاوت‌های بسیار آشکاری بین عملکرد این دولت‌ها با یکدیگر است؛ این مطالب بیانگر ارزیابی‌های متناقض بهار است؛ بهار سپس از انقلاب سخن می‌گوید اما معلوم نیست کدام انقلاب.

وی در این قسمت از تغییر در روش نثر سخن می‌گوید ولی علت آن را ذکر نمی‌کند «در این اوقات به دست احمد بن اسفراینی به تازی برگشت و ادبای تازی‌دان در دیوان و حوزهی وزارت تقرب یافتند و از همه بالاتر طول زمان و طی شدن نصف قرن از زمان سامانیان که - البته آشکار و روشن نیست - خود موجب آن آمد که اثر تازی در پارسی نمایان‌تر و آشکارتر گردد» (ص ۶۴) نویسنده باز هم علت را ذکر نمی‌کند اگر محمود مشوق زبان فارسی بود چرا دیوان به عربی برگشت؟ و چرا اعراب مقرب درگاه شدند؟

او از آثار تازه‌ای نام می‌برد که از بغداد و مغرب به خراسان می‌رسیده و موجبات اتصالات و ارتباطات علمی سریع می‌شده «از طرف دیگر طبیعی است که کتب ادبی و تاریخی عربی تازی و آثار تازه‌ای از متصوفه نیز از بغداد و مغرب ایران به خراسان می‌رسیده» (ص ۶۶) سپس بحث تصوف را به میان می‌آورد اما باز هم نه آثار را ذکر می‌کند و نه از علل به وجود آمدن آن و نیز تأثیراتی که این گروه در نثر داشته‌اند سخن می‌گوید. از سوی دیگر او عقیده دارد: سیر تمدن اسلامی و آشنایی نویسندگان در قرن

دوم هجری با کتب و رسائل و ادبیات ملل دیگر از قبیل روم و... و شیوع شعر در اسلام کار نثر را به تصنع و تکلف کشانید. (ص ۲۳۶) او در بحث سجع بیان می‌دارد که مکاتیب خلفا ساده و دور از سجع و تکلفات شاعرانه است و روایاتی در دست داریم که نهی از سجع شده است و از روایات سخن نمی‌گوید و سندی در این مورد بیان نمی‌دارد. (ص ۲۳۱) در صورتی که اگر نهج البلاغه و یا نهج الفصاحه را گفته‌ها و نوشته‌های پیامبر و امام علی به حساب آوریم بطلان این نظر آشکار می‌شود.

در صفحات پس از آن بهار می‌نویسد که در قرن چهارم به واسطه‌ی قرب و منزلتی که مؤلفان و کاتبان در دربار خلفا تحصیل کرده بودند به منافسه و چشم و هم‌چشمی پرداختند و سعی کردند که از شعرا و الهامات ایشان استفاده کنند و همزمان با ضعف عادات و آداب کهن در طول زمان، انقلاب بزرگی در فن نثر به وجود آمد و موازنه و قرینه‌سازی داخل نثر شد تا کار به مقامه‌نویسی انجامید و صد سال بعد از آن در زبان دری نمایان گردید و نثر فنی به وجود آمد. (ص ۲۴۰)<sup>۴</sup>

در صورتی که سجع در نثر فارسی با نظر به قرآن که آیات مسجع بسیاری دارد، به وجود آمد ولی بهار مطلقاً از این مسأله چیزی نمی‌نویسد. او در ادامه از سلجوقیان به عنوان امرای صحرائشین و بی‌ترتیب نام می‌برد (ص ۲۴۶)؛ معلوم نیست هدف بهار از این گفته چه بوده است؟ در زمان سلجوقیان برای نخستین بار ادارات و دوایر بزرگ دولتی به وجود می‌آید و از نامه‌هایی که در عتبه موجود است می‌توان به ترتیب و نظم و اتساق کار سلجوقیان در اداره‌ی امپراتوری بزرگ اسلامی پی برد. بسیاری از کتب منشور پارسی ایران در همین زمان سلجوقیان نوشته شده است. چرا استاد بهار از سبک کتاب عتبه با وجود اهمیت بسیار آن نام نمی‌برد؟ او در ادامه می‌نویسد: «توجه از حقایق و معانی عالی و صراحت لفظ، به لفاظی و صورت‌سازی و ذکر الفاظ عربی پرتکلف و معانی اندک و کنایات بسیار و اطناب و پرده‌پوشی و دینداری و... کشید و تا زمان ما هم چنان برقرار بود و ما این شیوه را نثر فنی می‌نامیم.» (ص ۲۴۸)

متون منشوری که از دوره‌ی غزنویان به بعد نوشته شدند نقشی بسیار مهم و حیاتی در تأیید و تثبیت حکومت‌ها داشته‌اند و این امر را در واقع عبارات و جملات ایفا می‌نمودند؛ زیرا از زبان و ذهن مؤلفان و نویسندگان و پردازش‌دهندگان و مروجان آن‌ها حکایت

می‌کند. این‌گونه نیست که این متون صرفاً لفاظی و معانی آن اندک باشد؛ در مطالبی که خواهد آمد مدعای این مطلب آشکار خواهد شد.

استاد بهار در صفحه‌ی اول گفتار چهارم از چند کتاب نام می‌برد: کلیله و دمنه، چهار مقاله، تاریخ بخارا و کتب علمی؛ در صورتی که اصلاً از کتب علمی این دوره بحث نمی‌کند و بحث به تاریخ بخارا ختم می‌شود. (ص ۳۲۳) نویسنده از تاریخ‌نویسی در قرن ششم فقط تاریخ بخارا را ذیل آثار قرن ششم ذکر می‌کند در صورتی که «تاریخ بخارا نه به کلی نماینده‌ی سبک قدیم است و نه از جمله نثرهای قابل توجه قرن ششم» (ص ۳۱۹) پس چرا از این کتاب نام برده است؟

بهبتر بود می‌بختی تحت عنوان تاریخ‌نویسی که «از قرن ۴ و ۵ اهمیتی به سزا یافت» (رستگار فسایی، همان، ۴۵۲) در کتاب می‌آمد ولی بهار کتب تاریخی را پراکنده بررسی می‌کند.

سپس او به بحث درباره‌ی مقامات می‌پردازد و باز هم به جای نقد برهانی نقد ذوقی می‌کند.<sup>۵</sup> خود بهار در اثر خود (که در قرن ۱۴ نوشته شده) از کلمات پیچیده و دشوار مانند: اغلاق (ص ۳۳۷)، افتتاحی است (ص ۶۹) و جمله‌های متعاطفه (ص ۷۳) و... استفاده می‌کند ولی از شیوه‌ی مقامات در قرن ششم انتقاد می‌کند که دارای استعارات نادلچسب و تعقیدات لفظی، ضعف تألیف و عدم زیبایی به حد افراط، بلبل استاد چه لطفی دارد، بدون ضرورت عربی‌گویی گل می‌کند (ص ۳۳۵) و موارد دیگری که نویسنده درباره‌ی مقامه ذکر می‌کند (صص ۳۳۸-۳۳۵) نتیجه می‌گیرد که نثر مقامه نثر باردی است که بدون مبنای علمی نوشته شده است. او رویکرد اطناب‌های (ص ۳۳۸)، نشانه‌ی ضعف و افول مطلب و نثر دانسته است: «جملات نامناسب مثل بلبل استاد چه لطفی دارد این جنس ترسیعات نشانه‌ی ضعف تألیف است.» (ص ۳۳۶) و سایر موارد که بهار در تأیید ضعف تألیف از مقامات می‌آورد (صص ۳۴۳-۳۳۴) او می‌خواهد اثبات کند که انقلاب ادبی از قرن ششم، در واقع به معنای افول نثر است. «عدم توجه به نظم و نثر... از نتایج عدم ذوق و عدم انس به ادبیات و زبان است... {در قرن ششم} روش... نظم و نثر تغییر می‌کند... فترت حاصل می‌شود؛ اهل فن و صنعت ضعیف می‌شوند... و... این خود انقلابی است که بدان اشاره کردیم.» (ص ۲۴۷) بهار در

سبک‌شناسی چند نکته را در اثبات فساد نثر مقامات حمیدی ممل و استعارات نادلچسب و تعقیدات لفظی را در مقامات حمیدی می‌آورد: «یکی آن‌که نویسنده ابیاتی از خودش نقل می‌کند به این دلیل هرکس تواند در هر باب از خود شعری بتراشد یا مثلی بسازد و ارباب هنر و ذوق دانند که آوردن شواهد و امثال وقتی زیبا و مؤثر خواهد بود که از دیگران باشد» (ص ۳۳۴) موضوع استعمال و تقلید از کاهنان (ص ۳۲۷)، ممنوع و مکروه بودن اقتفای قرآن تا دیرزمان (ص ۳۲۷) از موارد قابل تأمل در این قسمت است «استعمال سجع و تقلید از کاهنان یا اقتفا به آیات قرآن که تا دیری ممنوع یا مکروه بود و ادبای عرب در قرن سوم و چهارم برای اثبات عدم کراهت و جواز آن بدان اندازه در کتب خود دست و پا می‌کردند و خطبه‌ها و نامه‌های مسجع برای همین مقصود از قول ائمه و پیشوایان دین یا خلفای قدیم وضع و اختراع می‌نمودند، در این عهد دیگر در نزد عموم ناس مقبول است» (همان جا) بهار چند مسأله را با هم مخلوط کرده و براساس همین موارد آمیخته و بعضاً اشتباه، به ارزیابی درباره‌ی متون منشور متکلف پرداخته است: نخست آن‌که بحث تقلید از کاهنان بسیار مبهم و نادرست است. رویکرد سجع و لفاظی، یکی از رویکردهای زیبایی‌شناسی قرآن به شمار می‌رود که البته در گفتارهای امام علی (ع) در نهج البلاغه هم بسیار آشکار است. چگونه ممکن است که این رویکرد مورد مخالفت نویسندگان بوده باشد؟ بهار ذکر نمی‌کند که چرا اقتفای به قرآن ممنوع بوده است؟ قرآن همواره به عنوان کامل‌ترین شیوه‌ی بلاغت و فصاحت، مورد قبول نویسندگان بوده است. نکاتی در این مورد قابل تأمل است؛ بر فرض آن‌که مطالب و داوری‌های بهار در بعضی موارد قابل قبول باشد ذکر چند نکته ضروری است: نخست آن‌که بهار ملاک و معیاری قابل قبول برای نظم و نثر بیان نمی‌کند ضمن این‌که نشر هیچ‌گاه از دوره‌ی سلجوقیان به بعد مورد بی‌مهری واقع نشده بلکه همواره در بارها از آن به شدت حمایت نموده‌اند؛ زیرا نثر باعث تقویت و تثبیت حکومت و قلمرو حکومتی سلاطین و پادشاهان بوده است. دوم آن‌که در همان زمانی که به زعم او انقلاب ادبی رخ داد، کتاب کلیله و دمنه نوشته شد که اگر با موازین بهار سنجیده شود، جملات طولانی و بعضاً ملال‌آور در آن زیاد است ولی بهار بدون ذکر علت، این اثر را از سایر آثار ممتاز می‌کند. نکته‌ی دیگر آن است که بهار علت فتور نظم و نثر را از بین رفتن تدریس آداب

نویسندگی و مکتب‌های دیرینه می‌داند و مشخص نمی‌سازد که مقصود او از مکتب‌های دیرینه کدام است؟ سوم آن است که اتفاقاً هم‌زمان با انقلاب ادبی، فن و صنعت کتابت، رشد و نضج می‌یابد و معلوم نیست که مقصود بهار از «فن و صنعت» چیست؟ او رویکردی متناقض را در باب ارزیابی به کار می‌برد؛ آیا کتاب کلیده نمونه‌ی اعلای نثر و یا نمونه‌ی نازل آن است؟ این کتاب که بهار آن را بهترین نمونه‌ی شیوایی و فصاحت می‌داند، در همین قرن ششم یعنی در دوره‌ی انقلاب ادبی نوشته شده که بهار از آن به «فترت نظم و نثر» یاد می‌کند. چهارم آن‌که هیچ منتقدی ادعای برابری و هم‌رتبگی متون نثر مصنوع و متکلف را ندارد اما کسی هم نمی‌تواند فن بلاغت و صنعت‌های کلامی را در این متون انکار کند و نادیده انگارد. متون منشور متکلف، در واقع سرشار از تصویرسازی‌های بدیع و ابتکاری و تلفیقی است که از ویژگی‌های مهم این متون است و زیبایی‌شناسی نثر را نمایش می‌دهد و نکته‌ای مهم را روشن می‌سازد: عدم انسجام و تناسب در ارزیابی‌های بهار. پنجم کتاب عتبه‌الکتبه در سال ۱۳۱۰ به تصحیح محمد قزوینی و اقبال آشتیانی منتشر می‌شود. این کتاب بین سال‌های ۵۴۵-۵۲۸ نوشته شده و مجموعه‌ی رسائل و منشآت سلاطین سلجوقی است؛ ولی بهار اصلاً از سبک این کتاب نام نمی‌برد در صورتی که طبق تقسیم‌بندی بهار این کتاب باید در نثر دوره‌ی سلجوقی اول بررسی می‌شد؛ پس تقسیم‌بندی بهار جامع نیست زیرا کتاب عتبه از نظر نثر با توجه به صعوبت و دشواری لفظ، نثر مصنوع به حساب می‌آید از سوی دیگر بسیاری از لغات عتبه در کلیده و دمنه آمده است مانند: متأصل (کلیده ۱۶۳، عتبه)، اصطناع (۴، ۶، ۶۸ و...)، اذیال (ع ۳)، اعتداد (ع ۱۱۶، ک ۱۲۴ و...)، اقامت حدود (ع ۱۵، ک ۹۹ و...)، اغضاء (ع ۲۰، ک ۱۳۱ و...)، اصغا (ع ۲۳، ک ۹۷ و...)، انافت و انفت (ع ۹۶، ک ۱۳۵ و...)، تحری (ع ۷۳، ک ۳۲ و...)، تقلید (ع ۳ و... ک ۷۱)، تقویم و تعدیل (ع ۲۴، ک ۱۱۷)، تهاون (ع ۱۱۲ و...)، تیسیر (ع ۹۵، ک...)، دالت (ع ۱۸، ک ۶۵) و بسیاری لغات دیگر. ششم آن‌که بهار از عموم مردم سخن می‌گوید در حالی که اصولاً این نثرها برای عموم نوشته نمی‌شده که اذهان و آگاهی توده‌ی مردم ملاک داوری و فهم متون باشد؛ همان‌طور که رستگار فسایی نیز بیان می‌کند اصولاً سبک نثر و زبان در توده‌ی مردم بی‌تأثیر بود «استیلا‌ی تازیان... در تغییر زبان توده‌ی مردم این سرزمین تأثیر نکرد و



اکثریت جامعه‌ی ایرانی زبان ملی خود را به کار می‌بردند و با عربی اصولاً آشنایی نداشتند.» (رستگار فسایی، همان، ۴۹-۴۸) نثرنویسی فقط حرفه‌ی گروهی از مردم باسواد بود که برای راه‌یابی به دستگاه حکومت مورد نظر بود. نثر مصنوع و فنی را عموماً هیچ‌گاه مردم معمولی متوجه نمی‌شدند خاصه که گفته شده مردم ایران تا زمان قاجار ۹۸/۲٪ قادر به خواندن و نوشتن پارسی نبوده‌اند یعنی از هر ۱۵۰۰ نفر فقط یک نفر قادر به خواندن و نوشتن بود. (محسنیان راد، ۱۳۹۰، ۱۰۸۲) حتی امروز بر طبق آمار که فریده مشایخ در سال ۱۳۷۹ ارائه داده ۳۱٪ بزرگسالان بی‌سواد هستند. (مشایخ، ۱۳۹۳، ۳۱) هفتم آن است که اصولاً معیار پذیرش متون منشور فنی و متکلف، سهولت و روانی معنا و لفظ در نظر گرفته شده است که با توجه به نکته‌ی فوق البته نمی‌تواند معیاری مناسب برای تمام دوران باشد زیرا بسیاری از ابعاد هنر هستند که در واقع برای توده‌ی مردم نا آشنا بوده ولی هنر به شمار می‌روند یعنی اگر ملاک هنری دانستن یک اثر، فهم عامه‌ی مردم باشد تقریباً هیچ اثری نخواهد بود زیرا مردم با ملاک‌های عامی و سطحی خود، امور خاص و ویژه را هم ارزیابی می‌کنند؛ بنابراین نمی‌توان فهم مردم را ملاک داوری درباره متون منشور متکلف و مصنوع قرار داد. روش بهار در این کتاب بیشتر گزینشی است. او ابتدا یک اثر را معرفی می‌کند و ویژگی‌های سبکی آن را مختصراً ذکر می‌کند در برخی موارد به تفصیل درباره‌ی لغات و عبارات کتاب صحبت می‌کند. مباحث تاریخی او بسیار مختصر است و آن‌گونه که باید به رفع مبهمات کمک نمی‌کند.

استاد بهار درباره‌ی علل اجتماعی و فرهنگی مؤثر در متون منشور تقریباً صحبت نمی‌کند ولی درباره‌ی تصوف، به مبدأ و تأویل تصوف می‌پردازد که البته بسیار ابتر و ناقص است. به نظر می‌رسد که روش بهار در تحلیل مسائل هم ذوقی است. او به علت ساده‌نویسی صوفیه هم اشاره‌ای ندارد. وجود تناقضات و عدم انسجام مطلب در این اثر باعث شده که به اثری درجه دو تبدیل شود. از جمله آن‌که در جلد اول کتاب، نثر را بر چهار دوره تقسیم می‌کند (بهار، ۱۳۶۹، ج ۱، ۲۸۳) که چاپ نخست آن در سال ۱۳۳۱ است اما در جلد دوم نثر را به شش دوره تقسیم می‌کند. (ص ۵) درست است که این نخستین کتابی است که با اصطلاح تخصصی سبک منتشر شده و آن‌طور که استاد بهار می‌نویسد: «در ظرف مدت دو سال سه جلد کتاب سبک‌شناسی... با شوق وافر...

بدین نظم و نسق پرداخت و به جامعه‌ی پارسی‌زبانان پیشکش ساخت» (ص ج) مع‌الوصف بارها و بارها مطالب کتاب، مورد استناد پژوهشگران بعدی قرار گرفته و هیچ‌یک از آنان در مورد این کتاب انتقاد و ارزیابی روشنگرانه‌ای مطرح نکردند. نکته‌ی بعدی وجود درهم‌ریختگی و عدم انسجام مطالب و گاه تکرار مکررات نشان از شتابزدگی استاد بهار دارد. شاید بتوان گفت این کتاب به رغم دارا بودن جنبه‌های مثبت نقص‌هایی هم دارد از جمله: خلاصه‌گویی بیش از حد و بیان معلول‌ها به جای علت‌ها، عدم تحلیل‌های درست و کامل، نوشتن مطالب تکراری و بعضاً خلاف واقعیت‌های تاریخی.

قضاوتی که بهار درباره‌ی اوضاع تاریخی و اجتماعی سلطان سنجر هم می‌آورد خود محل تأمل است «یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان معتدل ایران شمرد زیرا در دوره‌ی شصت و اند سال پادشاهی او امنیت و ترقی و وحدت اداره‌ی کشوری از... تا کجا را فرا گرفته بود.» (ص ۳۵۶) او بر طبق کدام سند تاریخی چنین قضاوت می‌کند و مگر چند پادشاه معتدل بر ایران حکومت کرده‌اند که سنجر از بزرگ‌ترین آنان بوده است؟<sup>۶</sup>

استاد بهار هم مثل دیگران از فجایع و نابسامانی‌های دوران سامانیان<sup>۷</sup> اصلاً سخنی به میان نمی‌آورد که کتاب‌های تاریخی درباره‌ی آن نوشته‌اند:

«در زمان سامانیان اصلاً بهداشت وجود نداشت؛ کوچه‌ها انباشته از انواع زباله و... بود و همین مسائل سبب بروز طاعون و بیماری‌های دیگری می‌شد. (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۴، ۲۳۴) وجود تضاد شدید طبقاتی باعث شورش‌هایی هرچند نافرجام شد. او از کاخ امیراسماعیل سامانی که قطعاً با کشته شدن افراد بیشماری ساخته شده سخن نمی‌گوید. (بارتولد، ۱۳۸۷، ۲۵۹)

به نظر نگارنده علت توجه سامانیان به زبان فارسی اگر بتوان چنین گفت علاقه و دلبستگی آنان به ایران نبود بلکه آنان هنوز نتوانسته بودند آن اقتدار لازم را به دست آورند؛ لذا در واقع به نوعی کژدار و مریز رفتار می‌کردند و گرنه از دوره‌ی سامانیان دورویکرد بسیار ناروا در ایران رواج یافت: ارسال هدایا به بغداد و ضرب سکه به نام خلیفه از رویکردهای سامانیان بود (فرای، ۱۳۷۹، تاریخ کمبریج، ج ۴، ۲۰۰) و غلام‌بارگی در دربارهای طاهریان و صفاریان<sup>۸</sup> و سامانیان و غیره پس از آن‌ها شایع بود. غزنویان هم (به ویژه سلطان محمود) در پی کسب تأیید و مشروعیت از بغداد بود و برای نیل به این هدف از

هیچ تلاشی فروگزار نمی‌کردند. «در زمان او چندین زمین لرزه و وقوع یک قحطی فاجعه‌بار به سال ۴۰۱ و به دنبال آن شیوع طاعون، که گهگاه مردم را به آدم‌خواری می‌کشید.» (باسورث، ۱۳۸۹، ۲۶۳) در ادامه از قحطی و فقر شدید مردم در سال ۴۴۹ می‌نویسد و اضافه می‌کند که مردم سگان و گربه‌ها و حیوانات دیگر را می‌خوردند (باسورث، ۱۳۷۸، ج ۲، ۲۱۴) با وجود غنائم و ثروت‌های بی‌شماری که از لشکرکشی‌ها عاید محمود می‌شد و موارد دیگر از نظر استاد بهار بی‌اهمیت مانده و مسکوت گذاشته شده است. آیا می‌توان ادبیات را بدون عوامل تأثیرگذار اجتماعی و سیاسی و غیره بررسی کرد؟ و یا این‌که باید گفت: استاد بهار، بنایی نادرست را در سبک‌شناسی بنیان نهاد که پس از او هم ادامه یافت؟ خوانندگان سبک‌شناسی به این نتیجه می‌رسند که پادشاهان ایران بسیار عادل و مهربان و ایران‌دوست و مردم‌گرا بودند و زمان بسیاری را صرف ادب و ادبیات می‌کردند در حالی که در واقع چنین نبوده است. بارتولد نیز در ترکستان‌نامه از فجایع بی‌شمار محمود می‌نویسد «هزاران هزار از اتباع وی (محمود) نه تنها به اتهام ارتداد و بددینی بلکه بر اثر فشار مالیات‌های خانمان برپا داده جان می‌سپردند» (بارتولد، ۱۳۸۷، ۶۰۷)

غزنویان اصلاً مردم‌دوست و ایران‌دوست نبوده‌اند و این از نوشته‌ی بیهقی هم آشکار است. هرگونه تجلی میهن‌پرستی در عصر محمود بی‌جا بوده و دوران او دوران پیروزی و تفوق زبان و ادبیات فارسی نبوده و این از تشبث وزیر میمندی که خواست زبان عربی را بار دیگر زبان رسمی دیوان رسائل سازد پیداست «بازار فضل کاسد شده بود و عالم و جاهل و فاضل و مفضول در مرتبت متساوی گشته» (پیشین، ۶۱۵-۶۱۴) البته قصد، تاریخ‌نویسی نیست بلکه این مختصر شاهدهی است برای تحلیل‌هایی که درباره‌ی فارسی‌دوستی غزنویان نوشته شده است؛ البته نظر عده‌ای دیگر بر آن است که نباید در مباحث ادبی و تخصصی، به مقولات تاریخی پرداخت. در پاسخ آنان باید گفت که اصولاً مبانی ادبیات و یا هر مسأله‌ی دیگر در ایران از دیرباز همواره سیاسی و یا تحت تأثیر عوامل اجتماعی و سیاسی بوده است. ادبیات فارسی در طول ۱۴۰۰ سال هیچ‌گاه از مضامین و رویکردها و تبعیضات سیاسی خالی نبوده است. چطور می‌توان قصیده‌های مطول شاعران و یا تمحیدیه و تحمیدیه‌های فارسی را نادیده گرفت و از بی‌ارتباطی دو مقوله‌ی سیاست و ادبیات سخن گفت؟ و باز باید گفت جای بسی شگفتی است که اکثراً

تشویق‌های شاهان و سلاطین از شاعران و نویسندگان را نشان ادب‌دوستی آنان دانسته‌اند؛ حال آن‌که باید پرسید اگر شاعران با زبان شعر و در قالب‌های گوناگون و نویسندگان با قلم خود، شاه یا سلطان را مدح نمی‌کردند باز هم صله و مواهب دریافت می‌کردند؟ و تازه کدام شاعرو یا نویسنده‌ای را می‌توانیم نام ببریم که به رغم اعتراضات و مخالفت‌ها زنده مانده باشد و از مواهب دربار برای جاودانی اثر خود، بهره‌مند شده باشد؟ این سخنان به نظر استاد خرمشاهی البته بیهوده است چون اصولاً این افکار از مشروطه به این طرف در اذهان و افکار راه پیدا کرد پیش از آن ملت ایران و شاعران و نخبگان آن‌ها در هر مقام و لباسی همواره مطیع دربارها و سلاطین بوده‌اند و یا این‌که اصولاً هیچ‌گاه به دربار و درباریان کاری نداشتند. رفتار و عملکرد سلجوقیان هم تفاوتی با غزنویان نداشت و کتاب‌هایی چون تاریخ ادبیات دکتر صفا، راوندی و کمبریج و... از رفتارهای ظالمانه و وحشیانه‌ی آنان با مردم مشحون است. با این همه شاعران و نویسندگان در کنار فقیهان همه یک صدا و هم‌آواز با سلطان برایین اعمال مخفیانه و ضد انسانی، صحنه می‌گذاشتند.<sup>۹</sup> البته بسیار گفتنی است که از مجموع ۵۷ اثر دوران غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی (رستگار فسایی، ۱۳۸۰، ۴۷۱-۴۵۴) بهار فقط از ۱۳ اثر نام می‌برد که البته بخشی از استشهدات او هم شعری است و جلد دو در این بخش به پایان می‌رسد. جلد سوم این اثر هم ذوقی نوشته شده و استاد فقط با آوردن آثاری معدود، به بررسی سبک نثر آن‌ها پرداخته است. مباحث نثر در این کتاب با مباحث زبان‌شناسی و خط مخلوط شده است و البته شاهد مثال‌های این زبان‌ها و خط‌ها از کتیبه‌های تاریخی است.

او در این مجلدات فقط به ذکر معلول‌ها می‌پردازد که در اکثر موارد ناقص هم هست. نظر کلی استاد آن است که کلاً نثر از قرن ششم پس از نثر منشی روی به انحطاط و فساد گذاشت. او نظر خوشی نسبت به مقامات حمیدی ممل و استعارات نادلچسب و تعقیدات لفظی را در مقامات حمیدی و جهانگشای جوینی ندارد ولی جالب است که نظری مثبت درباره‌ی تاریخ و صاف دارد و به معترضان به این کتاب می‌تازد «مطالعه‌ی چند صفحه کتاب... به سآمت می‌انجامد معذک چنان نیست که در این اواخر نزد جمعی بظالآن بی‌مایه شهرت گرفته که از کتب غیر مفید نامیده شده... چه از حیث

استحکام لفظ و صحت استعمال و... در مرتبه‌ی نخستین جای دارد» (بهار، ۱۳۶۹، ج ۱، ۳) که با توجه به سابقه‌ی بهار، چنین قضاوتی قابل باور نمی‌نماید. از همین جملات هم می‌توان دریافت که ملاک‌های استاد در داوری متون نثر، یک‌دست و منسجم نیست. با توجه به این‌که لفاظی (از آن نوع که بهار بدان معترض است) در این کتاب بسیار زیاد است برای نمونه: «هر ادیبی که هنگام تحقیق لغت و بیان کمال بلاغت، مأثورات اصمعی لغوی را لغوی پندارد و منقولات هرزوی را هرآء مطلق خواند؛ جاحظ آن‌جا حظاً از دانش خود نبیند و کسائی، کلیم بر سر ترهات پوشد؛ نَمری را کلب صفت قلاده تعلیم بندد و روبه را خرگوش وارد در حیص و بیص شرمساری اندازد و در کشف مسائل نحوی چون بِمَلَأُ شِدْقِيهِ نِدَاءً هَلْمُوا نَحْوِي بِشِقِّ سَمْعِ نَحَاةِ عَهْدِ رَسَانِدِ؛ اخفش، خفاش صفت متواری گردد و مازنی را وزنی نماند و تعلیلات مبرد بارد بماند؛ ابن‌الحاجب محجوب شود و زمخشری را زنج شمرد و فراء را به مقراض اعتراض پوستین ببرد و ابن‌الاعرابی را حد اعراب آموزد. لامحاله مساوی و مثالب او مانند لغات مختلفه در زبان کافه‌ی امم افتد و به مجرد جهل، اقاویل صحاح او را به سقم نسبت دهند و عین نقصان را بر جمهری فضائل او فایق شمرند. ذکر او چون بدلِ غلط، بر زبان رانند و اعتبارش مانند مبدل در طریق طرح استعمال کنند و کاه و بیگاه از تناوب مَحْن و تجاوب فتن با دلی کرم و دمی سرد گوید، بیت:

دم من همچو باد بر آهمن چشم من همچو ابر در بهمن  
نرکس وکل شدم که نگشایم جز به آب و به باد چشم و دهن

شعر:

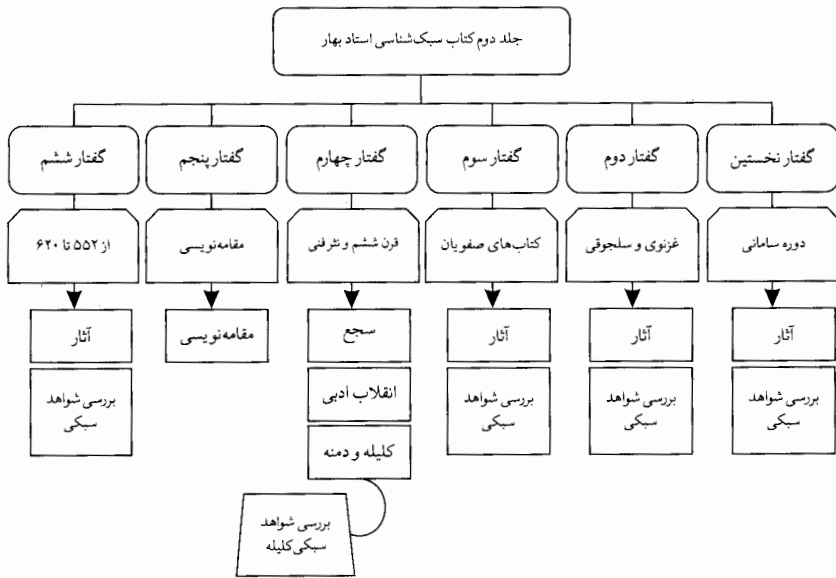
وَ هَذِهِ عَادَةُ الدُّنْيَا وَ شِيمَتُهَا فَلَا تُرَجَّحُ فَمَا لَأَنْتَ شَكِيمَتُهَا

(وصاف الحضرة، نسخه‌ی خطی، ۱۲۹۷، ۷)

استاد بهار با این‌که در این جلد از حس هواداری شدید و صاف الحضرة نسبت به ملوک می‌گوید (بهار، ۱۳۶۹، ج ۳، ۱۰۲) اما از تأثیر سیاست و حکمرانی حاکمان و شاهان بر ادبیات سخن نمی‌راند. نکته‌ی بسیار قابل تأمل آن است که نثر استاد هم در این کتاب آمیزه‌ای از نثر خراسانی و نثر فنی و... است و خود او نیز همان شیوه‌ای را که معترض بوده، به کار گرفته است «این قدر لغت تازی به جای لغت فارسی وارد زبان نشدی و لغات فارسی فراموش نگشتی» (بهار، ۱۳۶۹، ج ۳، ۳۸۶)

استاد بهار نسبت به مسائل سیاسی در این اثر بسیاری اعتنا است او از مشروطه و تأثیر آن هم بر نثر تقریباً سخنی نمی‌گوید.<sup>۱</sup> یکی از شیوه‌های رایج در تمام آثار تاریخ ادبیات آن است که از «مردم» سخن می‌گویند بدون این که معنای آن را روشن نمایند در حالی که اصولاً مردم در طول تاریخ پس از اسلام فقط برای پرداخت مالیات، مهم شمرده می‌شدند و بس. مردم در اندیشه‌ی سیاست‌نامه‌نویسان و سلاطین و شاهان و بزرگان، رعیتی بودند که سلطان به عنوان راعی از مال و جان آن‌ها محافظت می‌کرده البته در قبال اخذ مالیاتی که هیچ‌گاه حساب و کتابی و کتابی خاص نداشته است.

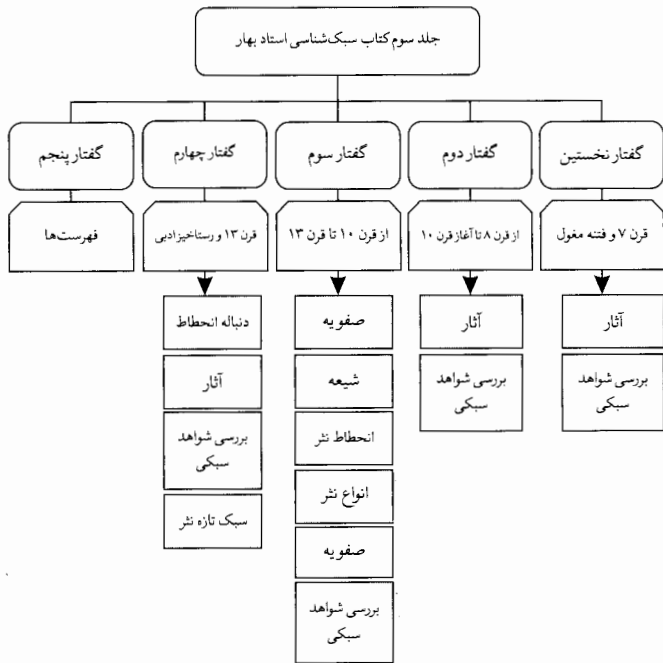
مدل کتاب استاد بهار<sup>۱۱</sup>



### مدل شماره‌ی ۳

#### ۲. استاد خطیبی (فن نثر)

استاد خطیبی که شاگرد شادروان بهار بوده نتوانست تمام مطالبی را که می‌خواست، درباره‌ی نثر بنویسد؛ جلد اول کتاب او همان‌طور که از نامش پیداست بیشتر به بحث درباره‌ی سیر گرایش نثر فارسی به عربی پرداخته است و باید گفت بسیاری از مبانی ادبی گرایش و دگرگونی نثر فارسی تا قرن هفتم را بهتر بررسی کرده است. روش استاد خطیبی در



#### مدل شماره ۴

این کتاب دقیق‌تر و منسجم‌تر از استاد بهار است. او در مقدمه می‌نویسد که قصد داشته با تألیفی جامع در واقع «به جبران نابرابری در زمینه‌ی نثر» پردازد و این اثر را تألیف کرده است. خطیبی بدون این‌که از استاد خود نام ببرد، تلویحاً نظر استاد را در باب کریمه دانستن سجع رد نموده و تاریخچه‌ای وافی را درباره‌ی سجع آورده و چنین نتیجه گرفته که سجع از همان قرن اول پس از اسلام مورد توجه نویسندگان بوده و به صورت‌های مختلف ولو در نثر ساده، رعایت می‌شده است. (خطیبی، ۱۳۶۶، ۱۹۵، ۱۶۳) البته در این اثر هم شادروان استاد خطیبی از عوامل سیاسی و اجتماعی مؤثر در نثر سخن نمی‌گوید و بیشتر جنبه‌ی هرمنوتیک و لغوی بحث نثر را در نظر قرار می‌دهد؛ به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی نثر در این کتاب بر مبنای یک الگوی منظم و علمی صورت نگرفته است. استاد خطیبی از نثر محاوره نام می‌برد (ص ۵۳) و می‌نویسد که پایه و اساس کلیه‌ی اقسام نثر به شمار می‌رود. (ص ۵۲) که محل تأمل است. او ابتدا نثر فارسی و

عربی را تعریف می‌کند اما سپس مباحث مربوط به فارسی را تحلیل می‌نماید. معلوم نیست چرا استاد نثر عربی دوره‌ی جاهلی را در این اثر بحث کرده است. (ص ۹۴-۸۹) در مبحث تفاوت نظم و نثر نیز خلط مبحث صورت گرفته است در بحث اغراض و معانی موضوع معانی خاص و معانی مشترک را با معانی یکی دانسته و درباره‌ی معانی خاص نثر می‌نویسد:

۱- معنای علمی و عقلی که لفظ فقط برای بیان معنی به کار می‌رود.

۲- وصفی نقلی و خبری که با نظم یکسان است و به طریق مساوات و اطناب است.

۱-۲- معانی تاریخی: حد فاصل بین معانی علمی و وصفی است و مجال تفنن به

تمام فراهم نیست.

۲-۲- قصص و افسانه: مجال تکلفات لفظی به تمام و کمال فراهم است.

۳-۲- ابداعی و انشایی مضامین خاصی که از سرچشمه‌ی قریحه و ابداع و ابتکار

شاعر می‌تراود...

در بحث معانی نثر می‌نویسد که معانی خاص نثر معانی است علمی و عقلی؛ اما روشن نمی‌کند که منظور او چیست؟ و سپس از بحث اصلی به بحث فرعی می‌پردازد و سبک را مورد بررسی قرار می‌دهد در صورتی که استاد بایست توضیح می‌داد که اولاً معانی موجود در نثر (البته استاد معنا را با موضوع یکی گرفته است) معانی فرهنگی و سیاسی و دینی است و این‌ها لزوماً عقلی یا علمی نیست؛ هم‌چنین در بحث معانی ابداعی و انشایی می‌نویسد «معانی ابداعی و انشایی که خاص شعر است» (ص ۴۸) که این هم کلامی است نادرست زیرا در نثر هم معانی ابداعی و انشایی وجود دارد و این خاص شعر نیست. استاد در بحث اقسام نثر نیز از ۴ نوع نثر نام می‌برد: نثر محاوره، نثر خطابه، نثر مرسل و نثر فنی. سپس در تعریف هر یک مواردی را بیان می‌دارد که به نظر می‌رسد مبنای علمی ندارد؛ زیرا محاوره در معنایی که ایشان گفته با معنای امروزه متفاوت است. او در بیان ویژگی‌های نثر محاوره می‌نویسد: «نه در انتخاب لفظ و نه در بیان معنی ضوابط و قواعدی وجود ندارد... و گوینده کلیه‌ی تعبیرات و لغاتی را که زبان محاوره مرتجلاً در دسترس اندیشه‌ی او می‌گذارد به کار می‌برد... تکرار پیاپی لغات و پراکندگی افکار و ضعف رابطه‌ی معنوی کلام و عدم مراعات موازین و وصل و فصل و غیره در آن معمول و متداول است... با این همه نثر محاوره را... چون ریشه و پایه‌ی کلیه‌ی اقسام کلام



بدان متکی است... حتی تا آخرین درجات کمال فنی در شعر و نثر به کار می‌رود، نمی‌توان در بیان اقسام نثر... به حساب نیاورد.» (ص ۵۳) استاد بحث را بدون شاهد مثال به پایان می‌برد و به نثر خطابه می‌پردازد. در این مورد ذکر نکاتی لازم است: اول این که مبنای تقسیم‌بندی استاد نامشخص است. دیگر آن که کدام یک از انواع نثر را تقسیم‌بندی کرده است؟ آن چه مسلم است آن است که مقصود استاد نثر معاصر داستانی نبوده و در میان نثرهای قدیم و کلاسیک هم که مثالی نمی‌زند. دیگر آن که اتفاقاً ویژگی‌هایی مانند تکرار و بیان مقصود به ساده‌ترین وجه و نزدیک به زبان مردم و... در نثرهای مرسل (پیش از دوره‌ی نثر فنی) وجود دارد پس مقصود استاد با مطالبی که جابه‌جا درباره‌ی پختگی نثر بیان می‌دارد، متناقض است؛ اما استاد نکاتی درخور تأمل را برای روشن‌تر شدن وضعیت نثر بیان می‌دارد از جمله آن‌که: «و به کار بردن تعبیرات خاصی از کاتب و مکتوب‌الیه در ابتدا و انتهای مکتوب و استعمال نعت و عناوین برای هر مورد مرسوم و متداول بود... و برحسب مورد و مقام با ضوابط و شرایط خاصی دقیقاً مراعات می‌شد.» (ص ۸۴) پس این ویژگی در نثرهای فنی از پیش از اسلام متداول بوده و نمی‌توان آن را از ابداعات نثرهای فنی دانست. (مثل عتبه و...)

چند نکته در باب کتاب لازم به ذکر است: نخست آن که استاد هم در مباحثی وارد شده است که به موضوع اصلی مربوط نمی‌شود؛ از همین روی ناقص رها شده است مثل بحث نثر عربی (صص ۹۴-۸۹) که نیاز به مباحثی بسیار مطول و مفصل تر داشته و در این اثر نمی‌گنجیده لذا باید اصلاً در کتاب نمی‌آمد و یا نقد شعر و بحث نظم و... و برعکس در مواردی هم که با بحث متناسب و نیاز به توضیح بوده، به اختصار برگزار شده مانند روش و سبک ابن مقفع در ترجمه‌ی کلیده و دمنه (ص ۴۴۱ و...). استاد نثر عبدالحمید و ابن مقفع را یکسان می‌داند که بسیار جای تأمل دارد... (ص ۱۰۶) البته بهار در مورد عبدالحمید می‌نویسد: خاورشناسان در شخصیت این مرد یعنی عبدالحمید کاتب مروان شک دارند و او را خرافی می‌دانند» (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲، ۲۳۸، پانویست)

### ۳. استاد رستگار فسایی (انواع نثر فارسی)

نویسنده در این کتاب ابتدا نثر و شعر را تعریف می‌کند و بعد بحث زبان را مطرح می‌کند. استاد در بحث نویسنده کیست مباحثی را از سارتر و بارت عنوان می‌دارد که